

اطلاعاتی از سینما نداشتند. چون تلویزیونی نبود. کیارستمی به ما می‌گفت تا می‌توانید پیشنهاد کارگردان‌های فیلم‌های دیگر را قبول نکنید و خودتان هم پیشنهاد ندهید که در فیلمی بازی کنید. چون شما با این فیلم ماندگار شده‌اید. ممکن است در فیلمی بازی کنید که آن فیلم به کاری که انجام داده‌اید، لطمه بزند. خب آن بچه ضربه می‌خورد، دیگر با همان فیلم می‌ماند و وقتی سنش بالا می‌رود و بزرگ می‌شود، تازه می‌فهمد که چه لطمه‌هایی خورده است.

بابک احمد پور: فقط ما نیستیم، این اتفاق برای اکثر بچه‌هایی که در دوران کودکی بازی کردند، افتاد ولی من فکر می‌کنم که در سینمای ایران، ما و عدنان عfraویان بیشترین ضربه را خوردیم. به هر حال این یک رنجی است که ما سال‌هاست داریم به دوش می‌کشیم. خیلی وقت‌ها

قبل از شروع فیلم‌برداری از پروژه حذف شدند و حال بدی که آن‌ها تا مدت‌ها داشتند را از نزدیک دیدم. کودکانی که فقط یک مدت کوتاه، تمرینات پیش‌تولید فیلم را تجربه کرده بودند؛ حالا چه برسد به بچه‌هایی که طعم بازی در فیلمی شناخته شده را چشیده باشند.

بابک احمد پور: البته وقتی که در یک کار شاخص بازی می‌کنید و بعد از آن دیگر به شما اجازه کار ندهند یا نگذارند جلوی دوربین کسی بایستید، ضربه‌اش خیلی بیشتر از ضربه‌ای است که حالا به شما پیشنهاد کار داده شود و شما هیچ‌وقت مقابل دوربین نایستید، هیچ‌کس با شما ارتباط برقرار نکند، شما در کل دنیا شناخته شده نباشید. آن مثل عروسی می‌ماند که هنوز به خانه بخت نرفته است. مشکلات ما الان بیشتر از آن آدم‌هاست.

باید کرایه تا کسی او را هم بدهیم. آخر نمی‌دانم کجای دنیا این طوری است باید کرایه تا کسی آقایی که یک بسته دلار در جیبش است را شما بدهی؟

خب چرا این کار را می‌کنید؟ چرا شما حساب می‌کنید؟!

بابک احمد پور: اگر من می‌توانستم این کار را بکنم که نمی‌شدم ستاره نقش اول «خانه دوست کجاست». سالیان سال برای مردم با آن صداقت نمی‌ماندم. خود کیارستمی همیشه می‌گفت که آن صداقت باعث شد که این فیلم به این شکل ممکن ساخته شود. این در زندگی ما هم همین است. نمی‌شود واقعاً. من همیشه با خودم می‌گویم این‌ها دارند به همه چیز فکر می‌کنند. ولی من با خودم، به خدا، به عاقبت، به همه چیز فکر می‌کنم. به هر حال ما آدم‌های معتقدی هستیم، به یک چیزی اعتقاد داریم. این‌ها همه به کنار، ما بالاخره وجدان که داریم. با خودم می‌گویم حالا این بنده خدا این همه راه آمده، اشکال ندارد. ولی باور کنید فقط همین است یعنی رفتی سه ماه کار کردی، پس انداز کردی، آن را هم باید هزینه این مسائل بکنی.

این که آدم باید یک جاهایی با خودش و شرایطش کنار بیاید، کاملاً درست و منطقی است اما نه برای کودکی که سرشار از احساس است و هنوز آن قدر رشد نکرده که بتواند مسائل را به صورت منطقی برای خودش تحلیل کند. میزان تاثیرگذاری و لطمه حاصل از یک اتفاق، در دوران بزرگسالی و کودکی کاملاً متفاوت است و ناخودآگاه تاثیر منفی خیلی بیشتری روی کودک می‌گذارد. من سال‌ها پیش، از نزدیک شاهد چند کودک ۷،۸ ساله‌ای بودم که یکی دوروز

منظور من هم دقیقاً همین بود؛ مثال آن بچه‌ها را از این جهت زدیم که شدت تاثیر این دست اتفاقات روی کودک را توضیح بدهم تا در انتها به طبیعی بودن عکس‌العمل بچه‌ها برسیم، در حالی که اگر یک فرد بزرگسال از پروژه‌ای حذف شود، باید به قول شما با خودش کنار بیاید. (رو به احمد احمد پور) نظر شما در مورد این کودکان چیست؟

احمد احمد پور: به نظر من یک کودک، بعد از تجربه بازیگری، بزرگ می‌شود. یعنی قبل از این که خودش بزرگ شود، بزرگ می‌شود. او به دلیل تجربه‌ای که داشته، ناخودآگاه دیگر نمی‌خواهد دوران کودکی قبل را داشته باشد. دچار یک غرور کاذب می‌شود، چون با خودش می‌گوید من فلانی هستم، بخصوص که اگر در فیلم مطرحی بازی کرده باشد و سالی یکی دو بار آن کارگردان یا افرادی از کشورهای خارجی به ملاقاتش بیایند؛ حسابی خودش را بزرگ می‌بیند. دیگر با هم‌سن و سال‌های خودش کار و بازی نمی‌کند، با هم‌سن و سال‌های خودش رفاقت نمی‌کند. با افرادی بزرگ‌تر از خودش معاشرت می‌کند. حالا ممکن است آن‌ها افراد خوبی باشند یا افراد بدی باشند و معاشرت با آن بزرگ‌ترها، برایش تبعات بدی داشته باشد. خودش هفت سال دارد اما با افراد پانزده ساله رفاقت می‌کند. البته باز هم می‌گویم این رفاقت ناخودآگاه شکل می‌گیرد، حالا ممکن است در نتیجه این رفاقت‌ها به راه خوب کشیده شود، ممکن هم هست به راه بد کشیده شود.

متأسفانه همیشه احتمال راه بد بیشتر است.

احمد احمد پور: احتمالش بیشتر است، بله. چون خودش هم یک زمینه ضربه خوردن را دارد. حالا خودش پیش زمینه را دارد، از طرفی هم آن فرد ۱۴،۱۵ ساله مدام او را گنده می‌کند که تو فلانی هستی، تو دیگر بزرگ شده‌ای یا مثلاً حالا اتفاقی نمی‌افتد که اگر با ما بیایی به تفریح و... این‌ها همه به مرور او را به سمت سرخورده شدن می‌برد. وقتی هم که بزرگ می‌شود، دیگر کارگردانی به سراغش نمی‌آید یا اگر می‌آید خودش قبول نمی‌کند. مثلاً ما بعد از بازی در «خانه دوست کجاست»، ریش و چیچی را به دست آقای کیارستمی دادیم تا او ادامه بازیگری ما را تایید کند. خب ما در شهرستان بودیم، خانواده‌مان هم آن‌چنان



یک کودک، بعد از تجربه بازیگری، بزرگ می‌شود. یعنی قبل از این که خودش بزرگ شود، بزرگ می‌شود. او به دلیل تجربه‌ای که داشته، ناخودآگاه دیگر نمی‌خواهد دوران کودکی قبل را داشته باشد. دچار یک غرور کاذب می‌شود، چون با خودش می‌گوید من فلانی هستم، بخصوص که اگر در فیلم مطرحی بازی کرده باشد و سالی یکی دو بار آن کارگردان یا افرادی از کشورهای خارجی به ملاقاتش بیایند؛ حسابی خودش را بزرگ می‌بیند. دیگر با هم‌سن و سال‌های خودش رفاقت نمی‌کند. با افرادی بزرگ‌تر از خودش معاشرت می‌کند.

با خودم می‌گویم که ای کاش آن فیلم اصلاً دیده نمی‌شد. احمد احمد پور: البته کودکانی هم بودند که از بچگی بازی کردند و موفق شدند مثل امیر صادقی، ولی تعدادشان خیلی کم است. احتمالاً کارگردان اولین فیلمی که در آن بازی کرده‌اند، نگران لطمه زدن فیلم‌های بعدی این بچه‌ها نبوده!

سینما را تعریف کنید؛ یک برادر یا یک کلمه و برادر دیگر یا یک جمله!

بابک احمد پور: رنج

احمد احمد پور: سینما برای کودکی که رها شده، مشقت است.

در این که کیارستمی هنرمند بزرگی است، شکی نیست. اما به هر حال شما به بازیگری عشق داشتید، در طول این سال‌ها بارها بخاطر او این عشق را در خودتان کشته‌اید و قطعاً اذیت شده‌اید. تابحال با خودتان به این فکر کرده‌اید که اصرار بیش از اندازه او برای بازی نکردن شما منصفانه نبوده و مانع شدنش، خودخواهی بوده است؟

بابک احمد پور: کارگردان‌های بزرگ اگر خیلی برش داشته باشند، حتی به شما اجازه نمی‌دهند که به جشنواره‌های خارجی بروید. کیارستمی ما را محدود به کار خودش کرد. من موافقم که خودخواهی است.

احمد احمد پور: بله. ما حتی در زمان حیات کیارستمی برای بازی در فیلم «ناصرالدین شاه آکتور سینما» انتخاب شدیم. در پیش تولید فیلم، لباس‌هایمان هم اندازه‌گیری شد. اما یک باره بدون هیچ دلیلی از لیست بازیگران فیلم حذف شدیم. کیارستمی به ما چیزی نگفت، اما بعدها